

آوازهٔ سعدی در قرن هفتم

دکتر اکبر نحوی
دانشگاه شیراز

در میان شعرای قدیم زبان فارسی هیچ‌کس به اندازه‌ی سعدی در دوران حیات خود به اشتهار جهانگیر نرسیده است. به گواهی اسناد و مدارک موجود چند سالی پس از انتشار گلستان نام سعدی در قلمرو زبان فارسی که در آن روزگاران از بنگاله تا روم شرقی گسترده بود، طنین‌افکن می‌شود و در گوشه و کنار این حوزهٔ گسترده به اشعارش استناد می‌کرده و او را به بزرگی می‌ستوده‌اند. در این مقاله با بررسی چهار کتاب که در قرن هفتم و دههٔ نخست قرن هشتم در روم و بغداد و دهلی نوشته شده‌اند، میزان نفوذ سخن سعدی، در این مناطق نشان داده شده است.

سعدی در بیتی از قصاید خود می‌گوید:

زمین به تیغ بلاغت گرفته‌ای سعدی سپاس دار که جز فیض آسمانی نیست
(کلیات، ص ۷۰۹)

شاعر بزرگ ادب فارسی خطاب به خود می‌گوید: ای سعدی اگر گردنکشان و زورآوران تاریخ با تیغ خونریز خود و با قتل‌عام‌های هولناک جهان را فتح کرده‌اند، تو با تیغ بلاغت و لطف سخن خویش زمین را در تصرف خویش آورده‌ای، اما بی‌درنگ به خود هشدار می‌دهد که مبادا بر خود غره شوی و گمان بری که آن‌چه حاصل کرده‌ای، نتیجه سعی و تلاش توست؛ این همه نتیجه فیض آسمانی است. باید سپاسگزار خداوند باشی که آن‌چه داری از فیض و عنایت اوست.

این بیت نمونه‌ای از بیت‌های حکمی شیخ اجل است که اشتهار جهانگیر خود را مرهون الطاف الهی می‌داند. سعدی در گلستان نیز به ذکر جمیل خود که در افواه عوام افتاده و «صیت سخنش» که در بسیط زمین رفته، اشاره می‌کند. شاید خوانندگان آثار او تصور کنند که آن‌چه سعدی می‌گوید، از آن نوع خودستایی‌های شاعرانه است که در گفتار برخی دیگر از گویندگان زبان فارسی نیز مشاهده می‌شود.

اما اسناد و مدارک تاریخی نشان می‌دهد که دعوی سعدی عین واقعیت بوده و چنان‌که پیداست چند سالی پس از انتشار بوستان (۶۵۵) و گلستان (۶۵۶) و طیبات (۶۵۸) نام سعدی در قلمرو زبان فارسی که در آن روزگاران از بنگاله تا روم شرقی گسترده بود، طنین‌افکن می‌شود و در گوشه و کنار این حوزه گسترده به اشعارش استناد می‌کرده‌اند و او را به بزرگی می‌ستوده‌اند.

شهرت جهانگیر سعدی را در عصر خویش فقط از زبان او نمی‌شنویم، بلکه معاصران او نیز به این امر اذعان کرده و گاه بر آن غبطه خورده‌اند. چنان‌که یکی از شعرای قرن هفتم که معاصر و از دوستان سعدی بوده و صدها فرسنگ دورتر از شیراز در شهر کوچک و گمنام آقسرا (واقع در روم شرقی) می‌زیسته، در بیتی خطاب به خود می‌گوید:

ور تو را «شهرت سعدی» نبود، نقصی نیست حاجتی نیست در اسلام اذان را به منار!
(دیوان سیف فرغانی، ۶۹)

و در بیتی دیگر در ستایش سعدی می‌گوید:

تو کشورگیر آفاقی و شعر تو، تو را لشکر چنین لشکر تو را زبید به هر کشور فرستادن
(همان، ۱۱۲)

این ابیات گواه صادقی است بر جهانگیری سخن سعدی در قرن هفتم و آنچه ذیلاً می‌آید توضیحی است بر این مطلب.

در میان شاعران زبان فارسی چند تن را می‌شناسیم که در عصر حیات خود شهرتی فراوان حاصل کردند و نام و یادشان در آفاق گسترده شد و شاعران و نویسندگان دیگر به اشعار آنان تمثّل جستند. این شاعران عبارتند از: سنایی غزنوی و همام تبریزی و سعدی شیرازی.

سنایی در حدود ۵۳۰ هجری درگذشته است، اما قراین نشان می‌دهد که وی سالیانی پیش از این تاریخ به اشتهار فراوان رسیده بوده است. اگر به اعتبار و قدمت دستنویسی از دیوان سنایی که در کتابخانهٔ ملی ایران نگهداری می‌شود، اعتماد کنیم، این نسخه را در زمان حیات سنایی در ناحیهٔ آذربایجان کتابت کرده‌اند و متعلق به کتابخانهٔ نصرالله ابوسعید ارسلان‌ابه، یکی از حکام آذربایجان بوده است که بین سال‌های ۵۲۷ تا ۵۶۳ در آذربایجان حکومت می‌کرد. از جمله‌های دعائیه در عنوان برخی از قصاید پیداست که سنایی حین تحریر این دستنویس در حیات بوده است، اما برخی از محققان از جمله استاد بوأتاس در اصالت این نسخه تردید کرده‌اند. (دوبرین، ۲۵۲) با این حال اگر این مورد را در نظر بگیریم، میبیدی از معاصران سنایی در تفسیر کشف‌الاسرار بسیار مکرر به اشعار وی استناد کرده است. میبیدی تفسیر خود را در ۵۲۰ آغاز کرد و با نظر داشت سال وفات سنایی، استنادات میبیدی به اشعار سنایی به سال‌هایی باز می‌گردد که وی در غزنه می‌زیسته است.

نصرالله منشی نیز چند سالی پس از درگذشت سنایی به تعدادی از بیت‌های او در کلیله و دمنه استشهاد کرده است.

همام تبریزی (م. ۷۱۴) نیز از گویندگانی است که در دوران حیات و خود شهرت فراوان حاصل کرد، تا آن‌جا که نگارنده آگاهی دارد، سیف فرغانی و زنگی بخارایی که دوران فعالیت ادبی‌شان به نیمهٔ دوم قرن هشتم محدود می‌شود، چند بیت از اشعار همام را در آثار خویش درج کرده‌اند، اما باید در نظر داشت که سیف فرغانی چندسالی در

تبریز زیسته است و دور نمی‌نماید که چند غزلی را که در آنها به اشعار همام تمثّل جسته‌است، در تبریز سروده باشد. زنگی بخارایی نیز در بغداد می‌زیست که از محل زندگانی همام چندان دور نیست.

اما آوازه‌ی سخنوری سعدی به هیچ‌روی قابل قیاس با سنایی و همام نیست. بنابر گزارش ضیاءالدین برنی، خان شهید (فرزند بَلَبَن فرمانروای مشهور هند ۶۸۵-۶۶۴) که در سال ۶۸۴ به قتل رسید، دو بار از سعدی دعوت کرد که به هندوستان برود و هر بار سعدی از ضعف پیری عذر خواست و نسخه‌ای از اشعار خویش را برای خان شهید ارسال کرد. (برنی، ۶۸). این گزارش معتبر است، زیرا برنی کتاب خود را در ۷۵۸ به پایان برده و مورخی دیگر نیز به این موضوع اشاره کرده و می‌گوید از آن پس سعدی در هندوستان قبول عام و خاص یافت و «نام نامی حضرت شیخ فروغ عالی گرفت» (نفیسی، ۳/۱) و ما به جایگاه خود نشان خواهیم داد که بیست سال بعد از درگذشت سعدی نویسنده‌ای در دهلی به اشعار او استناد کرده است.

هم‌چنین چند سال پس از نگارش *گلستان* نویسنده‌ای در قونیه برخی از ابیات سعدی را در رسائل خود آورده و در همین هنگام سیف فرغانی یکی از شعرای ساکن آقسرا (واقع در ترکیه‌ی امروز) با سعدی مکاتبه داشته و نویسنده‌ای دیگر که در بغداد می‌زیسته، بسیاری از ابیات سعدی را در کتاب‌ها و رسائل خویش درج کرده است.

چنان که از منابع و مآخذ فراوان پیداست، صیت سخنوری سعدی بعد از درگذشت او شتاب بیشتری می‌گیرد و چهل سالی بعد از درگذشت سعدی، ابن بطوطه - سیاح مغربی - بیت‌های او را از زبان ملاحان چینی می‌شنود (*سفرنامه ابن بطوطه*، ۷۵۰/۲) و در اوایل قرن نهم در جزیره سوماترا (واقع در اندونزی) غزلی از سعدی را با مطلع:

بسیار سال‌ها به سر خاک ما رود کاین آب چشمه آید و باد صبا رود...

بر سنگ قبر شخصی که در ۸۲۳ هجری درگذشته بود، حک می‌کنند (*جشن‌نامه استاد*

ذبیح الله صفا، ۱۳۰).

این شهرت شگفت انگیز فقط شامل حال سعیدی شده است. خالی از فایده نخواهد بود که نام آوری چند تن از سخن سرایان بزرگ زبان فارسی را با آن چه سعیدی حاصل کرده، بر پایه منابع شناخته شده و موجود بسنجیم:

۱. فردوسی در سال ۴۱۱ یا ۴۱۶ درگذشته است و نخستین بار در *گرشاسب نامه* که در ۴۵۸ سروده شده، از وی یاد می‌شود.

۲. ناصر خسرو در ۴۸۱ درگذشته است و نخستین بار در *کتاب بیان الادیان* که در ۴۸۵ تألیف شده، ذکری از وی به میان می‌آید.

۳. تا آن جا که در حوزه آگاهی نگارنده است، فقط یکی از نویسندگان قرن هفتم که اواخر عمر مولوی را درک کرده، در رسائل خویش به ابیاتی از غزلیات او استشهاد کرده است و به قول مرحوم مینوی حتی در کتاب‌هایی که در پنجاه، شصت سال بعد از درگذشت مولوی در قونیه تألیف شده‌اند، ذکری از مولوی به میان نیامده است (مینوی، ۳۳۶) البته اگر کتاب‌های بهاءالدین محمد (فرزند مولوی) را در نظر نیاوریم.

جالب توجه است که حتی حافظ با همه شهرتی که از میانه قرن نهم به بعد حاصل کرد، نام و یادش در هیچ یک از منابع قرن هشتم نیامده جز آن‌که یکی از دانشمندان قرن هشتم به نام صاحب شهاب‌الدوله والدین (که ظاهراً در شیراز می‌زیسته) یکی از غزلیات او را با مطلع:

خدا که صورت ابروی دلگشای تو بست گشاد کار من اندر کرشمه‌های تو بست...

در میانه شوال ۷۸۲ (۱۰ سال پیش از درگذشت حافظ) در بیاض تاج‌الدین احمد وزیر به خط خود کتابت کرده و در عنوان آن نوشته است: لمولانا شمس‌الدین محمد حافظ دام فضلہ. (تاج‌الدین احمد وزیر، ۴۳۷). و نیز یکی از شعرای قرن هشتم یکی از غزلیات او را با مطلع:

عیب رندان مکن ای زاهد پاکیزه سرشت که گناه دگری بر تو نخواهند نوشت

تخمیس کرده است. (کلیله و دمنه، ۱۵۹ ح)

اما ذکر نام سعدی یا استشهداد به اشعار او در منابع قرن هفتم بسیار فراوان است و در این مجال پرداختن به همه موارد میسر نیست، لذا برای نشان دادن میزان شهرت و حوزه گسترش نفوذ کلام سعدی، ترجیحاً به مواردی می‌پردازیم که در خارج از منطقه جغرافیایی ایران امروز در سده هفتم و دو دهه بعد از درگذشت سعدی به اشعار او استناد شده است، اما پیش از پرداختن به اصل مطلب یادآوری می‌شود که اول بار در یکی از کتاب های رجال عربی به نام سعدی اشاره و ابیاتی از وی نقل شده است. چون این مطلب از جهتی با محدوده بحث ما ارتباط می‌یابد، شایسته است که نخست به این موضوع بپردازیم.

ابن الفوطی بغدادی در کتاب مجمع الآداب فی معجم الالقاب می‌گوید که در سال ۶۶۰ (۴ سال بعد از نگارش گلستان) نامه‌ای به سعدی نوشتم و از وی درخواستم که مبلغی از اشعارش را که به عربی سروده، برایم بفرستد و او این ابیات را ارسال داشت ... سپس چند بیت عربی سعدی را می‌آورد (ج ۲۴۷/۵) برخی از محققان اظهار کرده‌اند که ابن الفوطی این نامه را از بغداد برای سعدی ارسال کرده است و این سخن درست نیست. ابن الفوطی در قتل عام بغداد (صفر ۶۵۶) به دست هلاکوخان اسیر شد و در رکاب سپاهیان او به آذربایجان آمد و تا سال ۶۷۹ در آنجا به اسیری زیست و ظاهراً نامه مزبور را از مراغه برای سعدی ارسال کرده است. وی پس از بازگشت به بغداد دو کتاب نوشت. یکی کتاب پیش‌گفته و دیگری کتاب الحوادث الجامعه فی المائه السابعه که در آن حوادث قرن هفتم جهان اسلام و به ویژه شهر بغداد را سال به سال توضیح می‌دهد. در این کتاب نیز در حوادث سال ۶۹۴ می‌گوید که سعدی در این سال در شیراز درگذشت. (ص ۲۳۱)

صیت سخن سعدی

۱. در روم

از ابوبکر طبیب قونیوی کتابی باقی مانده به نام روضة الکتاب و حدیقة الالباب که بیشتر مطالب آن اخوانیاتی است که طی سالیان دراز به دوستان خود نوشته است. در مقدمه کتاب می‌گوید: «از نامه‌هایی که به دوستان خود نوشته بودم، مسوداتی داشتم. برخی از

دوستان بارها از من درخواستند که از آن‌ها مجموعه‌ای فراهم آورم و هر بار از این کار سر باز زدم. چون درخواست دوستان مکرر شد، به حکم المأمور معذور از مسوّداتی که داشتم کتاب *روضه‌الکتاب و حدیقه‌الالباب* را فراهم آوردم». (ص ۵)

از این کتاب که در سال ۱۶۷۷ ه. تألیف شده، دو نسخه باقی مانده که یکی از آن‌ها بنابر نظر مرحوم مینوی به خط مؤلف آن است. متأسفانه تاریخ تحریر نامه‌ها معلوم نیست، اما مرحوم مینوی می‌گوید که: «مسلم است که مجموعه حاوی مکاتیبی است که لااقل در مدت بیست، سی سال قبل از این تاریخ [۱۶۷۷] انشا شده است.» (نقد حال، ص ۳۳۹)

قونیوی به روش مرسوم مترسلان در ضمن نامه‌ها به ابیاتی از شاعران بزرگ از جمله فردوسی، سنایی، خاقانی استشهاد کرده و چند بار نیز این بیت‌های سعدی را بدون ذکر نام او در نامه‌های خود درج کرده است:

توانم این که نیازم اندرون کسی حسود را چه کنم کاو ز خود به رنج درست
بمیر تا برهی ای حسود کاین رنجی ست که از مشقت آن جز به مرگ نتوان رست
(ص ۲۴)

ابیاتی است از *گلستان* (چاپ دکتر یوسفی، ص ۶۳)

سود دریا نیک بودی گر نبودی بیم موج صحبت گل خوش بدی گر نیستی تشویش خار
(ص ۶۶)

بیتی از *گلستان* است (چاپ یوسفی، ص ۱۴۴)

قضا دگر نشود ور هزار ناله و آه به شکر یا به شکایت برآید از دهنی
(ص ۷۲)

در *گلستان* چاپ دکتر یوسفی مصرع دوم به صورت: به کفر یا به شکایت ... ضبط

شده است که صحیح به نظر نمی‌رسد. (ص ۱۸۲)

هر آن که گردش گیتی به کین او برخاست به غیر مصلحتش رهبری کند ایام
 کبوتری که دگر آشیان نخواهد دید قضا همی بردش تا به سوی دانه و دام
 (ص ۷۲)

ابیاتی است از گلستان (چاپ دکتر یوسفی، ص ۱۲۲)

این خط شریف از آن بنان است و این نقل حدیث از آن دهان است
 و این بوی عبیر آشنایی از ساحت یار مهربان است
 مَهر از سرِ نامه برگرفتم گفتمی که سرِ گلاب‌دان است
 قاصد مگر آهوی ختن بود کش نافهٔ مشک بر میان است

ابیاتی است از طبیات سعدی (غزلیات سعدی، تصحیح حبیب یغمایی، ص ۲۰۱).
 قونیوی خود شعر نیز می‌سروده و قسمتی از اشعارش در انتهای یکی از
 دستنویس‌های روضه‌الکتاب نقل شده است. در مقدمهٔ یکی از ملمعات خود می‌گوید:
 «دوستی از کاتب درخواست تا شعری ملمع تازی و پارسی بر طریقهٔ سعدی شیرازی
 بگوید آن‌جا که گفت: به پایان آمد این دفتر حکایت هم‌چنان باقی، مبنی بر اشارت وی به
 قلم آمد ...» سپس ملمعی که به استقبال غزل سعدی سروده می‌آورد. (ص سی و یک).
 چنان‌که آمد، تاریخ تحریر نامه‌ها معلوم نیست، اما به احتمال قوی مؤلف، نامه‌های
 خود را بر اساس تاریخ نگارش آن‌ها تنظیم کرده است. اگر این نظر درست باشد،
 استشهاد به اشعار سعدی به چند سالی پس از انتشار گلستان (۶۵۶ هـ.) و طبیات (۶۵۸ هـ.)
 باز می‌گردد، زیرا قونیوی در سال ۶۷۷ (۲۱ سال بعد از نگارش گلستان) نامه‌های خود را
 تنظیم کرده و بار اول در ششمین نامهٔ خود اشعار سعدی را آورده است.
 سیف فرغانی یکی از شعرای ساکن روم نیز که از معاصران و از دوستان سعدی
 بوده، در اشعار خویش ضمن بزرگداشت مقام شامخ شیخ اجل، بسیاری از اشعار او را
 تضمین کرده است. فرغانی از شعرای گمنام زبان فارسی است و شرح حالش در هیچ یک
 از تذکره‌ها و منابع تاریخی ضبط نشده است. سال‌ها پیش نسخه‌ای از دیوان او در ترکیه

به دست آمد و شادروان دکتر ذبیح‌الله صفا بر پایه‌ی اشاراتی که فرغانی در ضمن اشعار به سوانح احوال خود می‌کند، زندگی‌نامه‌ای برای او تنظیم کرد.

فرغانی در حدود ۶۲۵ در فرغانه متولد شده و در جوانی به علت مصائب ناشی از حمله مغول زادگاه خود را به سمت غرب ایران ترک می‌کند و پس از مدتی سکونت در تبریز به شهر آقسرا می‌رود.

از عنوان یکی از قصاید وی برمی‌آید که تا سال ۷۰۵ در آقسرا به سر می‌برده و از این پس اطلاعی از وی در دست نیست. «سراسر دیوان سیف حکایت از صوفی صافی و وارسته می‌کند که دوران ریاضت و مجاهدت را طی کرده و در زمره‌ی مشایخ زمان درآمده باشد. توصیف محمدبن علی کاتب آقسرای، محرر دیوان او که از وی با عنوان سیدالمشایخ و المحققین یاد کرده، نشان‌دهنده‌ی همین حقیقت است.» (دیوان سیف فرغانی، ص هجده).

چنان‌که آمد، سیف از معاصران سعدی و از دوستان او بوده و چهار قصیده استوار نیز در مدح سعدی به شیراز فرستاده است. منتخباتی از چهار قصیده او به قرار زیر است. قصیده اول با عنوان: کتب الی الشیخ العارف سعدی الشیرازی:

نمی‌دانم که چون باشد به معدن زر فرستادن	به دریا قطره آوردن به کان گوهر فرستادن
شبی بی فکر این قطعه بگفتم در ثنای تو	ولیکن روزها کردم تأمل در فرستادن
مرا از غایت شوق نیامد در دل این معنی	که آب پارگین نتوان سوی کوثر فرستادن
مرا آهن در آتش بود از شوق، ندانستم	که مس از ابلهی باشد به کان زر فرستادن
چو بلبل در فراق گل از این اندیشه خاموشم	که بانگ زاغ چون شاید به خنیاگر فرستادن
حدیث شعر من گفتن به پیش طبع چون آبت	به آتش گاه زردشت است خاکستر فرستادن
تو کشورگیر آفاقی و شعر تو، تو را لشکر	چنین لشکر تو را زبید به هر کشور فرستادن
چو چیزی نیست در دستم که حضرت را سزا باشد	ز بهر خدمت پایت بخواهم سر فرستادن
سعادت می‌کند سعیی که با شیرازم اندازد	ولکن خاک را نتوان به گردون بر فرستادن ...

(ص ۱۱۱-۱۱۲)

قصیده دوم:

دلیم از کار این جهان بگرفت	راست خواهی دلیم ز جان بگرفت
----------------------------	-----------------------------

مدح سعدی نگفته بیتی چند
سخن او که هست آب حیات
بلبل طبع او صوفی ز
ای بزرگی که طبع وقادت
وقت تقریر مدحت تو مرا

طوطی نطق را زبان بگرفت
چون سکندر همه جهان بگرفت
همه آفاق گلستان بگرفت ...
خرده بر عقل خرده دان بگرفت
این معانی ره بیان بگرفت

(ص ۱۱۳)

قصیده سوم:

به جای سخن گر به تو جان فرستم
تو دلدار اهل دلی شاید ار من
سخن از تو و جان ز من این به آید
اگر چه من از شرمساری نیارم
به من گر سخن از پی آن فرستی
صف لشکر من ندارد سواری

چنان دان که زیره به کرمان فرستم
به دلدار صاحب دلان جان فرستم
که تو این فرستی و من آن فرستم
که شبنم سوی آب حیوان فرستم ...
که تا من سخن در خور آن فرستم
که بارستم او به میدان فرستم ...

(ص ۱۱۴)

قصیده چهارم:

بسی نماند ز اشعار عاشقانه تو
به مجلسی که کسان ساز عشق بنوازند
چو دام شعر تو را گشت مرغ جانها صید
کسی که حلقه آن در زند به پای ادب
ز خمر عشق قدح هاست هر یکی غزلت
به دولت شرف نفس تو عزیز شود

که شاه بیت سخنها شود فسانه تو
هزار نغمه ایشان و یک ترانه تو
میان دانه دلهاست آشیانه تو
بیاید و بنهد سر بر آستانه تو
چو آب گشته روان از شرابخانه تو
متاع شعر که خوارست در زمانه تو

(ص ۱۱۵)

چنانکه از برخی ابیات دیوان سیف پیداست، بین او و سعدی شیرازی مشاعره نیز بوده و این دو اشعاری را با یکدیگر مبادله می کرده اند، اما عجب این جاست که در کلیات سعدی مطلقاً اشاره ای به سیف فرغانی نیست. کیفیت آشنایی این دو شاعر هم محل تأمل است. به احتمال بسیار قوی هنگامی که سیف در تبریز می زیسته، با اشعار سعدی آشنا شده است و دور نمی نماید که با شیخ اجل ملاقات نیز کرده باشد زیرا بنابر گزارشی که

در کلیات آمده، سعدی در تبریز با اباقا فرزند مهتر هلاکو که بین سال‌های ۶۶۳ تا ۶۸۰ حکومت می‌کرد، ملاقات کرده است (کلیات، ص ۹۲۰). این سال‌ها با دورانی که سیف در تبریز می‌زیست، ناسازگاری ندارد. نکته دیگر آن که سیف با آن که در آقسرا در نزدیکی قونیه زندگی می‌کرد، استقبال از اشعار مولوی یا اشاره به نام او در دیوانش دیده نمی‌شود.

سیف فرغانی اصرار داشته است که غزل‌های معروف سعدی را پاسخ گوید و از این روی در بسیاری از صفحات دیوان او نام سعدی یا تضمین اشعار او را می‌توان یافت. در این‌جا به نمونه‌هایی اشاره و در بقیه موارد نشانی آن‌ها ذکر می‌شود:

سیف فرغانی از بهر تو همچون سعدی «مشک دارد نتواند که کند پنهانش»
(ص ۱۱۸)

گر درم داری با خلق کرم کن زیرا «شرف نفس به جودست و کرامت به سجود»
(ص ۱۹۷)

چون مدد از غیر نبود صبر کن تا حل شود «ای که گفתי هیچ مشکل چون فراق یار نیست»
(ص ۳۲۲)

رجوع شود به دیوان سیف فرغانی چاپ دوم صفحات: ۵۴، ۶۹، ۱۱۱، ۱۱۳، ۱۱۴، ۱۱۵، ۱۱۸، ۱۹۷، ۱۹۸، ۲۶۴، ۲۷۰، ۳۰۳، ۳۰۷، ۳۱۸، ۳۲۲، ۳۳۴، ۳۳۶، ۳۶۸، ۳۶۹، ۴۱۳، ۴۲۰، ۴۲۲، ۴۲۸، ۴۳۳، ۴۵۸، ۴۶۲، ۴۶۳ (اشاره به مرگ سعدی)، ۴۶۵، ۴۶۷، ۴۷۹، ۴۹۲، ۵۰۱، ۵۱۷، ۵۳۴، ۵۴۳، ۵۴۸، ۵۵۷، ۵۷۹، ۵۸۰، ۵۸۷، ۵۹۱، ۶۰۱، ۶۱۳، ۶۱۹، ۶۳۰، ۶۳۲، ۶۴۲، ۷۱۰، ۷۱۶، ۷۱۸، ۷۲۵، ۷۴۲، ۷۶۴، ۷۷۵، ۷۷۸، ۷۸۱، ۷۸۳، ۷۸۷، ۷۸۹.

۲. در بغداد

یکی دیگر از نویسندگان و ادیبان معاصر سعدی محمدبن محمود (یا محمد) بن محمد زنگی بخارایی است که از وی چند کتاب و رساله در دست است. از احوال وی همین قدر می‌دانیم که در قرن هفتم در بغداد می‌زیسته و تا سال ۷۱۳ هجری در حیات بوده است. وی رسائل اخوان الصفا را به سال ۷۰۳ به فارسی ترجمه کرده و نسخه‌ای از آن که

زنگی در سال ۷۱۳ کتابت کرده، باقی مانده است. علاوه بر این کتاب، چند رساله کوچک و بزرگ از زنگی سراغ داریم که عبارتند از: *مناظره گل و مل*، *نزهة العاشقین*، حکایت *بیدلان* (داستان پادشاهزاده شهر حماه)، *مناظره مویزاب و فقع عجمیان*، *ذیل مقامات حمیدی*، *مناظره چشم و دل* که مجموعه آن‌ها را استاد ایرج افشار تحت نام *زنگی‌نامه* به چاپ رسانیده‌اند.

چند دستنویس از آثار ادبی و تاریخی نیز از زنگی در دست داریم که یکی از آن‌ها *کلیله و دمنه نصرالله منشی* است و در سال ۶۹۷ کتابت کرده است. زنگی بخارایی انس فراوانی با اشعار سعدی داشته و در رسائل خود مکرر به اشعار او استشهد کرده است. ذیلاً به مواردی از آن‌ها اشاره می‌کنیم:

به راه عقل برفتند سعدیا بسیار که ره به منزل دیوانگان ندانستند
مثال راکب دریاست حال کشته عشق که ترک بار بگفتند و خویشان رستند
(زنگی‌نامه، ۵)

دو بیت از طیبات سعدی است در غزلی با مطلع: *درخت غنچه برآورد ...* (چاپ یغمایی، ص ۱۸۹) در چاپ یغمایی بیت دوم به صورت مثال مردم دریاست ... آمده و ضبط متن ارجح است.

ما امید از طاعت و چشم از ثواب افکنده‌ایم سایه سیمرغ همت بر خراب افکنده‌ایم ...
(همان، ۶)
شش بیت این غزل را که از طیبات سعدی است (چاپ یغمایی، ۲۲۶) آورده است.

خورنده که خیرش برآید ز دست به از صایم‌الدهر دنیاپرست
کرامت جوانمردی و نان‌دهی است مقالات بیهوده طبل تهی است
دو بیت پراکنده از *گلستان* است. اولی در *گلستان* چاپ یوسفی ص ۸۴ و دومی ص

چو بلبل روی گل بیند زبانش در حدیث آید مرا در وصف از حیرت، فرو بسته است گویایی
(همان، ۱۲)

بیتی است از طبیات سعدی. مصرع دوم در چاپ یغمایی (ص ۲۲۱) به صورت: مرا در
رویت ... ضبط شده است.

محنت عشق است عاقبت به سرآید دولت حسن است و پایدار نماند
حسن دلاویز پنجه‌ای است نگارین تا به قیامت به روزگار نماند
(همان، ۱۳)

دو بیت از بدایع در غزلی با مطلع: حسن تو دایم بر این قرار نماند ... است (چاپ
یغمایی، ص ۴۴۲).

زنگی در ص ۱۶۱ بار دیگر پنج بیت این غزل را آورده، جالب توجه است که چاپ
فروغی و یغمایی بیت اول (محنت عشق ...) را ندارند. زنگی در استناد دوم مصرع چهارم
را به صورت: تا به قیامت بر او نگار نماند، آورده که صورت صحیح همین است.

ای صبح شب‌نشینان جانم به طاقت آمد از بس که دیر ماندی چون شام روزه‌داران
(همان، ۱۶)

بیتی است از طبیات در غزلی با مطلع: بگذار تا بگیریم چون ابر در بهاران ... (چاپ
یغمایی، ۱۴۰).

رجوع شود به زنگی‌نامه صفحات: ۵، ۶، ۱۲، ۱۳، ۱۶، ۱۷، ۱۸ (۳ بار)، ۱۹، ۲۷، ۲۹ (۲
بار)، ۳۰، ۳۱ (← ص ۲۷)، ۳۶، ۳۸، ۳۹، ۴۲، ۴۳، ۴۵، ۵۲ (۲ بار)، ۵۵، ۵۷، ۶۱، ۶۷، ۸۷ (←
ص ۵۲)، ۹۸، ۹۹ (← ص ۱۹)، ۱۰۰، ۱۰۴، ۱۱۱، ۱۱۳ (۲ بار)، ۱۱۷، ۱۱۸، ۱۲۸، ۱۳۰، ۱۳۴،
۱۳۵، ۱۳۷، ۱۳۸، ۱۴۱، ۱۴۵، ۱۴۷، ۱۴۹، ۱۵۱، ۱۵۴ (۲ بار)، ۱۵۵، ۱۶۱ (← ص ۱۳)، ۱۶۲.

۳. در دهلی

سابقاً اشارت رفت که خان شهید فرزند بلبین (۶۸۵-۶۶۴) دو بار سعدی را به هند
دعوت می‌کند. بی‌گمان این دعوت ناشی از شهرتی است که سعدی پیش از آن تاریخ در

هند حاصل کرده بود. تأثر شدید امیر خسرو (م. ۷۲۵) و حسن دهلوی (م. ۷۳۷) از غزلیات سعدی گواهی بر حضور و نشر آثار سعدی در هندوستان در میانه قرن هفتم است.

اما موضوعی که در این جا به آن خواهیم پرداخت، درج اشعار سعدی در کتابی است که دو دهه بعد از درگذشت او در دهلی نوشته شده است.

تا پیش از چاپ کتاب *جواهر الاسمار* هیچ اطلاعی از این کتاب و مؤلف آن عمادبن محمد الثغری در دست نبود. چنان که از مقدمه این کتاب برمی آید، عمادبن محمد از وابستگان به دربار علاءالدین محمد خلجی (۷۱۵-۶۹۵) بوده است. پس از «هفده، هژده سال» که از حکومت علاءالدین در دهلی می گذرد، در صدد برمی آید که کتابی به او تقدیم کند. می گوید: «بدین نیت دفاتر هندوان را نظر می کردم و حکایات و اسمار ایشان می دیدم. دل ضعیف در هیچ کتابی قرار نمی گرفت و جان نحیف هیچ کدام را خوش نمی کرد. اگر بدایت یکی را محکم و با بنیاد می یافتم، نهایتش سست و مختل می نمود و اگر انجام یکی مطلوب و مرغوب می بود، در آغازش دل نمی آسود. تا در طلب و جستجوی بسیار و تفحص و تکاپوی بی شمار، دفتری یافتم که مطلعش رشک دفاتر اسمار بود و بر ترتیبی نیکو تألیف کرده، مشتمل بر هفتاد و دو فسانه، از زبان طوطی اختراع نموده بودند.» (ص ۱۶).

عمادبن محمد بر اساس آن دفتر *جواهر الاسمار* (طوطی نامه) را به فارسی می نویسد. این کتاب مجموعه ای از داستان های کوتاه و مرتبط با یکدیگر است که طی پنجاه و دو شب از زبان یک طوطی نقل می شود. *جواهر الاسمار* به لحاظ قالب مانند داستان *چهل طوطی* و *طوطی نامه* نخشیبی است و ظاهراً از سانسکریت به فارسی درآمده است.

سبک نگارش کتاب متمایل به نثر فنی و سراسر کتاب گویای وسعت دانش نویسنده است. عمادبن محمد در جای جای کتاب، اشعار نظامی، خاقانی، انوری، سعدی و دیگران را در ضمن کتاب گنجانیده و بر لطف حکایات افزوده است. چنان که آمد *جواهر الاسمار*، هفده هژده سال بعد از به حکومت رسیدن علاءالدین خلجی یعنی در سال ۷۱۲ یا ۷۱۳ تألیف گردیده و مواردی که در آن به اشعار سعدی استشهد شده به قرار زیر است:

چه خوش بود دو دلارام دست در گردن به هم نشستن و حلوای آستی خوردن
(ص ۴۷)

از طبیات است (چاپ یغمایی، ص ۸۵)

پای در زنجیر پیش دوستان به که با بیگانگان در بوستان
(ص ۹۲)

بیتی است از گلستان (چاپ یوسفی، ۱۰۰)

حریف مجلس ما خود همیشه دل می برد علی الخصوص که پیرایه ای بر او بستند
(ص ۹۷)

بیتی است از طبیات (چاپ یغمایی، ۱۸۹)

خلاف رای سلطان رای جستن ز خون خویش باشد دست شستن
اگر خود روز را گوید شب است این ببايد گفت، اینک ماه و پروین
(ص ۱۴۱)

از گلستان است (طبع دکتر یوسفی، ۸۱)

از این مه پاره عابد فریبی مایک صورتی، طاووس زیبی
که بعد از دیدنش صورت نیندد وجود پارسایان را شکیبی
(ص ۲۴۸)

گلستان (چاپ یوسفی ۱۰۱)

چو دخلت نیست خرج آهسته تر کن که می گویند ملاحان سرودی
اگر باران به کوهستان نبارد به سالی دجله گردد خشک رودی
(ص ۳۰۱)

گلستان (چاپ یوسفی، ص ۱۵۶)

- پیرمردی ز نزع می نالید
گلستان، ص ۱۵۰.
- پیرزن صندلش همی مالید
(ص ۳۰۵)
- تو گویی تا قیامت زشت رویی
گلستان، ص ۸۴.
- بر او ختم است و بر یوسف نکویی
(ص ۳۱۱)
- عشق دانی چیست؟ سلطانی که هر جا خیمه زد
بی خلاف آن مملکت بر وی مقرر می شود
(ص ۳۱۴)
- از طبیبات است (چاپ یغمایی، ۴۸)
- چون بود اصل جوهری قابل
هیچ صیقل نکو نداند کرد
سگ به دریای هفتگانه بشوی
خر عیسی گرش به مکه برند
تربیت را در او اثر باشد
آهنی را که بدگهر باشد
چون که تر شد، پلیدتر باشد
چون بیاید هنوز خر باشد
(ص ۳۵۷)
- گلستان ص ۱۵۵.
- چه کند بنده که گردن ننهد فرمان را
چه کند گوی که فرمان نبرد چوگان را
(ص ۳۷۸)
- مطلع یکی از طبیبات است (چاپ فروغی، ۴۱۷) اما در چاپ یغمایی مطلع یکی از بدایع
است (ص ۳۷۶)
- هر کجا چشمه‌ای بود شیرین
مردم و مرغ و مور گرد آیند
(ص ۳۸۳)
- از گلستان است (چاپ یوسفی، ۶۸)
- روضة مَاء نَهْرها سَلْسَال
آن پر از لاله‌های رنگارنگ
باد در سایه درختانش
دو حه سَجْع طَیْرها مَوزون
و این پر از میوه‌های گوناگون
گسترانیده فرش بوقلمون
(ص ۳۹۲)

از گلستان است (ص ۵۴)

خیث را چو تعهد کنی و بنوازی به دولت تو گنه می‌کند به انبازی
(ص ۴۴۶)

از گلستان است (چاپ یوسفی، ۱۷۱)

گرت از دست برآید دهنی شیرین کن مردی آن نیست که کس را بزنی بر دهنی
(ص ۴۵۰)

از گلستان است (چاپ یوسفی، ۱۰۶)

به زیورها بیاریند وقتی خوبرویان را تو سیمین تن چنان خوبی که زیورها بیارایی
(ص ۵۲۰)

از طبیات است (چاپ یغمایی، ص ۲۲۱)

نتیجه

در گردآوری و نقل موارد استشهاد به اشعار سعدی استقصای تام مورد نظر بود، هر چند ممکن است مواردی از نظر نگارنده فوت شده باشد. چنان‌که پیداست، گلستان و طبیات و بدایع پیش‌قراولان آوازۀ سعدی بوده‌اند. در چهار کتابی که به آن‌ها پرداخته شد، به ۱۴۷ بیت سعدی استشهاد شده بود که تفصیل آن با حذف مواردی که فقط به نام سعدی اشاره شده است و نیز حذف بیت‌های مکرر در هر متن، به قرار زیر است (مصرع‌ها یک بیت محسوب شد):

دیگر آثار	ترجیع‌بند	دیگرغزلیات	طبیات	گلستان	بوستان	
-	-	-	۴	۶	-	روضه‌الکتاب
-	-	-	۵	۱۹	-	طوطی‌نامه
-	-	-	۷۸	۲	-	زنگی‌نامه
-	۱	-	۳۲	-	-	دیوان سیف
-	۱	-	۱۱۹	۲۷	-	جمع

چنان که ملاحظه می‌شود، ۱۱۹ بیت از طیبیات و ۲۷ بیت از گلستان و یک بیت از ترجیع‌بند سعدی در این کتاب‌ها درج شده‌است. به نظر می‌رسد که بخشی از غزلیات سعدی (طیبیات) پیش‌قراول آوازه‌ سعدی در عصر حیاتش بوده‌است. این‌که سعدی در مقدمه گلستان می‌گوید: «ذکر جمیل سعدی که در افواه عوام افتاده است، وصیت سخنش که در زمین منتشر گشته» ظاهراً ناظر بر شهرتی است که از طیبیات - پیش‌از تدوین گلستان - حاصل کرده بوده است. برخی از محققان معتقدند که طیبیات ۲ سال بعد از نگارش گلستان، در ۶۵۸ هجری تدوین گردیده است. این سخن درست به نظر می‌رسد، اما بدان معنی نیست که بخشی از این اشعار سال‌ها پیش‌از ۶۵۸ در حوزه گسترش زبان فارسی پراکنده نشده‌بود.

میزان استشهاد به طیبیات و گلستان در هر یک از این آثار بسته به زمینه موضوعات آنها متغیر است. در طوطی‌نامه که زمینه موضوعات آن مسایل اجتماعی است، به بیت‌های گلستان بیشتر توجه شده‌است و در زنگی‌نامه که رسائل آن اغلب متن‌های ادبی و عاشقانه است، طیبیات بیشتر مورد توجه قرار گرفته‌است. در روضة‌الکتاب که مجموعه‌ای از نامه‌های دوستانه است، تناسبی در استشهاد به اشعار گلستان و طیبیات دیده می‌شود. سیف فرغانی در قصاید خود ۲ مصرع از طیبیات را گنجانیده است، اما در غزلیات ۲۹ مصرع را.

شگفت آور آن که در این آثار به اشعار بوستان تمثیل نشده است، نکته غریبی که توجیهی برای آن ندارم.

منابع:

۱. ابن الفوطی، مجمع‌الآداب فی معجم‌اللقاب، قم، ۱۳۷۴.
۲. _____، الحوادث الجامعة، بیروت، ۱۴۰۷.
۳. ابن بطوطه، سفرنامه ابن بطوطه، ترجمه محمدعلی موحد، تهران، ۱۳۶۱.
۴. ابوالمعالی محمدالعلوی، بیان‌الادیان، تهران، بی تا.
۵. ابوبکر طیب قونیوی، روضة‌الکتاب و حدیقه‌الالباب، تبریز، ۱۳۴۹.
۶. اسدی طوسی، گرشاسب‌نامه، تهران، ۱۳۵۴.
۷. تاج‌الدین احمد وزیر، بیاض، چاپ عکسی، اصفهان، ۱۳۵۳.

۸. جشن نامه استاد ذبیح الله صفا، تهران، ۱۳۷۷.
۹. دوبرین، حکیم عشق الهی، ترجمۀ مهیار علوی، مشهد، ۱۳۷۸.
۱۰. زنگی بخارایی، زنگی نامه، تهران، ۱۳۷۲.
۱۱. سعدی، غزلیات سعدی، به تصحیح حبیب یغمایی، تهران، ۱۳۶۱.
۱۲. —، کلیات سعدی، به تصحیح محمدعلی فروغی، تهران، امیرکبیر، ۱۳۶۳.
۱۳. —، گلستان، به تصحیح غلام حسین یوسفی، تهران، ۱۳۶۸.
۱۴. سنایی، دیوان، نسخه خطی کتابخانه ملی، به شماره ۲۳۵۳.
۱۵. سیف فرغانی، دیوان سیف فرغانی، تهران، ۱۳۶۴.
۱۶. عمادبن محمد، طوطی نامه (جواهرالاسمار)، تهران، ۱۳۵۲.
۱۷. مهین دخت صدیقیان، فرهنگ واژه‌نمای غزلیات سعدی، تهران، ۱۳۷۸.
۱۸. میبدی، کشف الاسرار، تهران، ۱۳۶۱.
۱۹. مینوی، نقد حال، تهران، ۱۳۶۷.
۲۰. نصرالله منشی، کلیله و دمنه، تصحیح مینوی، تهران، ۱۳۶۷.
۲۱. نفیسی، تاریخ نظم و نثر در ایران و در زبان فارسی، تهران، ۱۳۴۴.

